

### متن پرسش

سلام استاد: خدا قوت. در پاسخ به دوستانی که گله داشتن از اینکه چرا وقتی کارهای روزمره (مثل ایام دانشگاه) غلبه می‌کند و اندکی از مطالعه فاصله می‌گیریم (حتی برای بنده به اندازه «یک روز» مطالعه نکردن!) حالات معنوی از بین می‌رود، گویا دچار کثرات می‌شویم به حدی که حتی دیگر نفس هم سر نازسازگاری می‌گذارد و از ما تبعیت نمی‌کند. شما پاسخ دادید: هنر ما آن باید باشد که در فعالیت روزمره هم، «دست در کار و دل با یار» باشد. می‌شود راه حل عملی هم بفرمایین؟ بنده با خواندن کتاب‌های شما و بقیه‌ی اساتید به این ذهنیت رسیدم که ما در این دنیا آمدیم برای یک مأموریت خاص. پس تمام مناسب‌های این دنیا (اعم از تفریح و درس و کار و ازدواج و صله رحم و عبادت....) باید به گونه‌ای باشد که ما را به آن هدف خاص نزدیک کند. این صحبت را از شما خوانده‌ام که فرمودین: «انسان باید با انسان‌ها انسان شود» اما استاد چرا با صله رحم من حس می‌کنم از عالم خود خارج می‌شوم و از خدا دور می‌شوم؟ چرا با درس خواندن دچار غفلت می‌شوم؟ با اینکه تماماً سعی می‌کنم هدف از درس خواندنم برای رضای خدا و خدمت رسانی به خلق خدا باشد؟ و همین‌طور مناسبات روزمره دیگر. مگر نه این است که قرار است از طریق «زندگی به روش دین خدا» در زمین به خلیفه‌اللهی برسیم و گام به گام در این مسیر پیش برویم؟ چرا من نمی‌توانم «کل» زندگی خود را در این راستا قرار دهم؟ من فقط با انجام چند کار خاص احساس رشد و تعالی می‌کنم (کتاب خواندن، فکر کردن، عبادت کردن، مباحثه کردن با دوستان همفکر، نشست و برخاست با افراد ناتوان و سالخورده، کمک کردن و خدمت کردن به خلق خدا و تا حدی هم بازی کردن با کودکان....)

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این کارها که می‌کنید خوب است ولی ظاهراً بیشتر در جهان محدود خودتان با این کارهای خوب به سر می‌برید. با حضور در جهانی بزرگ‌تر صله‌ی رحم معنای حضور با انسان‌هایی است که به نحوی ریشه‌ی فرهنگی‌مان می‌باشند. در رابطه با حضور در جهانی گشوده‌تر، پیشنهاد می‌شود جزوه‌ی «قرارگرفتن در بودن تاریخی خود» که روی سایت هست، مطالعه شود. موفق باشید